

طبقه متوسط و نقش آن در توسعه سیاسی ایران در دوران پهلوی دوم^۱
سعید جهانگیری^۲ - دکتر ابوالقاسم طاهری^۳ - دکتر علیرضا ازغندی^۴ - دکتر احمد ساعی^۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۳۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۱۴

چکیده:

توسعه سیاسی یکی از شاخه‌های توسعه است با هدف رسیدن به پیشرفت، صنعتی شدن، رفع فقر، رفع وابستگی، ... و گذار از حالت نامطلوب زندگی گذشته به شرایط بهتر. توسعه سیاسی با جایگاه و نقش طبقه متوسط در جامعه رابطه دارد. چرا که، جایگاه طبقه متوسط یک جایگاه ساختاری است که با قدرت سیاسی گره خورده است. هویت این طبقه مستلزم وجود طبقه حاکم و طبقه پایین جامعه می‌باشد. در یک تقسیم‌بندی این طبقه به سنتی و جدید تقسیم می‌شود که طبقه متوسط سنتی شامل؛ خرده بورژوازی، تجار و خرده مالکان دهقانی است در حالی که طبقه متوسط جدید شامل مزدبگیران متخصص، تکنوکرات‌ها و اقشار تحصیل کرده بالای جامعه می‌باشد. در دوره پهلوی دوم علی‌رغم همه فشارها، طبقه متوسط به ویژه طبقه متوسط سنتی یعنی روحانیت و بازار در مبارزه علیه حکومت و مدرنیزاسیون و سکولاریزه کردن شاه به طور فعال حضور داشتند. در مواردی که طبقه حاکم برخلاف باورهای دینی و سنت‌های اعتقادی و ملی گام بر می‌داشت، این طبقه در مقابل آن ایستادگی می‌کرد. از سویی، تضاد دولت و ملت که محصول ورود تجدد به ایران بود، دغدغه اصلی طبقه متوسط جدید به ویژه قشر روشنفکر بود.

واژگان کلیدی: توسعه، توسعه سیاسی، نیروهای اجتماعی، طبقه متوسط، پهلوی دوم

^۱ - مقاله مستخرج از رساله دکتری نویسنده است با راهنمایی دکتر ابوالقاسم طاهری

^۲ - دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

saeedjahangiri61@yahoo.com

^۳ - استاد تمام و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ نویسنده مسئول

a-taheri@srbiau.ac.ir

^۴ - استاد تمام و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

a-azghandi@srbiau.ac.ir

^۵ - دانشیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

a-saei@srbiau.ac.ir

مقدمه

توسعه به معنای گسترش و بهبود شرایط و جنبه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی و یا فرآیند بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی افراد جامعه می‌باشد (آقابخشی، ۱۳۷۴: ۱۰۴) و توسعه سیاسی در اصطلاح به معنای افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در یک جامعه است. هدف توسعه سیاسی گسترش مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی می‌باشد. مهمترین لوازم بلافصل توسعه سیاسی شامل: سازمان‌یابی گروه‌ها و نیروهای اجتماعی، آزادی آنها در مشارکت و رقابت سیاسی، وجود مکانیسم‌های حل منازعه نهادمند در درون ساختار سیاسی، خشونت‌زدایی از زندگی سیاسی در جهت تقویت ثبات سیاسی، مشروعیت چارچوب‌های نهادی و قانونی برای رقابت و سازش سیاسی و جز آن، می‌باشد. (مهدی‌خانی، ۱۳۸۰: ۱۸۰-۱۸۸)

بر این اساس، مطالعات مربوط به تأثیر نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی چه در دوره‌های ثبات و چه در دوره‌های تحول از مباحث مهم و مورد توجه دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان بوده است. چرا که، نیروهای اجتماعی مجموعه طبقات و گروه‌هایی هستند که بر روی زندگی سیاسی به معنای کلی آن تأثیر می‌گذارند و ممکن است به شیوه‌ای مستقیم قدرت سیاسی را در دست گیرند و یا به شیوه‌های مختلف در آن نفوذ کنند. نیروهای اجتماعی به این معنا اولاً مرکب از افرادی است که دارای وجوه همسانی از نظر علایق اقتصادی، ارزشی، فرهنگی، صنفی و جز آن باشند. ثانیاً، به شرکت در حیات سیاسی (اعم از قبضه قدرت، اداره جامعه، شرکت در نهادهای سیاسی، مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها) علاقه‌منداند و سوم اینکه، به این منظور به خود سازمان می‌دهند و آماده انجام عمل سیاسی می‌شود. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۰۷)

در این میان، طبقه متوسط از مهمترین و مؤثرترین نیروی اجتماعی در همه منازعات اجتماعی و سیاسی ایرانیان بوده است. در تعریف طبقه متوسط گفته‌اند؛ در نظام سرمایه‌داری بین طبقات سرمایه‌دار و کارگر، دو گروه نسبتاً وسیع اجتماعی قرار دارند: در گروه اول، بازرگانان و سوداگران صنعتی کوچک، مغازه‌داران، صاحبان بنگاه‌های اقتصادی کوچک و

تولیدکنندگان مستقل قرار دارند. گروه دوم را تحصیلکرده‌ها، مهندسان، پزشکان، حقوقدانان، استادان دانشگاه، دانشمندان، دبیران، آموزگاران، تکنسین‌ها، دانشجویان، کارمندان و حقوق بگیران تشکیل می‌دهند. این گروه‌ها با عنوان‌های طبقه متوسط و طبقه خرده بورژوا معرفی شده‌اند. (آقابخشی، ۱۳۷۴: ۲۰۳)

با توجه به اینکه در هر جامعه‌ای، مباحث توسعه‌ای، به ویژه توسعه سیاسی به میزان زیادی با جایگاه و نقش طبقه متوسط گره خورده است، بر این اساس محقق درصدد پاسخگویی به این پرسش اساسی است که طبقه متوسط در فرایند توسعه سیاسی ایران در دوران پهلوی دوم، چه نقشی را ایفا کرد؟. در پاسخ به این سوال ابتدا مفهوم توسعه و توسعه سیاسی تعریف می‌شود، سپس منظور از طبقه، طبقه متوسط و انواع آن بیان می‌گردد، در ادامه توسعه سیاسی در دوران محمدرضا و نقشی که طبقه متوسط در فرایند توسعه سیاسی ایران در دوران پهلوی دوم داشته، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

توسعه سیاسی و شاخص‌های آن

توسعه در مفهوم کلی و لغت‌نامه‌ای خود به معنای «ترقی کردن و فراخ کردن» است. (معین، ۱۳۶۴: ۱۱۶۵) بحث توسعه از عمده‌ترین مباحث درباره تغییر در مطالعه جوامع است. در زمینه توسعه، دو سنت فکری مارکسی و وبری، ظرفیت خود را برای ارجاع نسل‌های بعدی در توضیح و تحلیل نظریات نمایانده‌اند. بی‌شک سنت فکری مارکسی نه تنها خود ظرف و زمینه‌ای است برای پرداختن به مباحث توسعه اقتصادی و اجتماعی، بلکه مملو از این‌گونه مباحث است. به نحوی که با طرح تعامل میان انسان با جهان مادی و نیروهای مولد و شیوه تولید به طور مستقیم می‌تواند در مطالعه توسعه اقتصادی و اجتماعی به کار آید. در سنت وبری نیز چنین زمینه‌ای دیده می‌شود. به علاوه، امکان استقلال امر فرهنگی و سیاسی، امکان پرداختن مستقل به امر سیاست را برای اندیشمندان و پژوهشگران متمایل به چنین استقلالی را فراهم می‌آورد.

بر این اساس، مبتنی بر سنت وبری - پارسونزی، گروهی از نظریه‌پردازان علم سیاست در آمریکا در اوایل دهه ۱۹۶۰ واژه توسعه سیاسی را تعریف و معرفی کردند و آن را در سطح مفهومی در مطالعه کشورهای جهان سوم به کار بستند. از آنجا که ادبیات توسعه سیاسی بر

جنبه‌های سیاسی تمایز قائل می‌شود، گاه این تمایز به بارز شدن استقلال امر سیاسی و گاه تأثیر تعیین کننده آن در توسعه، به ویژه در جنبه اقتصادی می‌انجامد. این ادبیات عمدتاً نشان می‌دهد که مباحث توسعه سیاسی در سه زمینه مرتبط با مفهوم دموکراسی، تأکید بر جنبه‌های تغییر در فرآیند نوسازی و پرداختن به بحران‌ها و تبعات توسعه سیاسی گسترش یافته است. با وجود رویکردهای سازگاری که نظریه‌پردازان توسعه سیاسی در این فرآیند تولید پرثمر ادبیات توسعه سیاسی داشتند، همچنان از همان ابتدا تعریفی یکسان از این مفهوم ارائه نشد. (نادمی، ۱۳۹۱: ۱۲-۱۱) چرا که، توسعه سیاسی روندی است پویا و در عین حال برگشت - پذیر در شرایط تاریخی و فرهنگی خاص که به کاهش بحران‌ها از طریق تعامل با متغیرهای مستقل همگرا در فرهنگ سیاسی و حذف تدریجی متغیرهای واگرا، در سطح کلان به بهبود کارایی نظام سیاسی در تقویت نقش حکومت منجر می‌شود، در سطح فرد پاسخگوی نیازهای مادی- معنوی و علایق سیاسی شهروندان می‌باشد و همچنین افزایش دلبستگی ملی شهروندان را به دنبال دارد و سرانجام، در برد میانی متضمن افزایش تنوع و کارکرد گروه‌ها و تشکل‌ها، احزاب و به طور کل نهادهایی که نقش انتقال دهنده خواسته‌های مردم - دولت را برعهده دارند (جامعه مدنی) و مهمترین عامل افزایش مشارکت سیاسی شهروندان محسوب می‌شود. (بیگ جانی، ۱۳۷۹: ۳۲)

به بیانی، توسعه سیاسی تبلور شکل‌گیری قالب فکری جدید است که در آن فرآیندی نهادین از حرکت پیشرونده ولی متعادل، خواه افزاینده و با ثبات سیاسی ایجاد می‌شود که یک جماعت انسانی سیاسی داوطلبانه، آگاهانه و عاقلانه به سوی مشارکت فعالانه سیاسی شهروندان خود گام بردارد تا از لحاظ سیاسی برای کلیه مشکلات مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی با همدلی و به طور غیرخشونت‌آمیز راهجویی مدبرانه و پایا داشته باشند. (سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۷۵)

با این ترتیب، منظور ما از توسعه سیاسی در اینجا، به دیدگاه هانتینگتون نزدیک‌تر است که مفهوم توسعه سیاسی را براساس میزان صنعتی شدن، تحریک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی، مورد ارزیابی قرار داده و بر این اعتقاد است که؛ در فرآیند توسعه سیاسی، تقاضاهای جدیدی به صورت مشارکت و ایفای نقش‌های جدیدتر ظهور می‌کنند.

بنابراین، نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی‌های لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد، در غیر این صورت سیستم با بی‌ثباتی و هرج و مرج روبرو خواهد شد. (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۱-۱۲)

بر این اساس، شاخص‌ها و عناصر مشترک توسعه سیاسی عبارتند از:
الف- ایجاد نهادهای دموکراتیک که بتوانند مشارکت حقیقی مردم را در تصمیم‌گیری‌ها و ایفای نقش‌های قاطع در محیط سیاسی اجتماعی تضمین کنند.
ب- تأکید بر ایجاد دموکراسی‌ها به جای دموکراسی تا بین اصول و راه‌کارها در توسعه سیاسی تمایز گذاشته شود.

ج) تمسک به عقلانیت و توجه به برتری آن بر برخی امور جاری در جامعه. (معینی‌پور، ۱۳۸۸: ۷۹)

طبقه متوسط و انواع آن

مفهوم طبقه از سده ۱۹م و برای نخستین بار توسط آدام اسمیت^۱ در کتاب **ثروت ملل** به کار برده شد. این اصطلاح با ظهور کارل مارکس معنای ویژه‌ای یافت و به یکی از مفاهیم بنیادی در علوم اجتماعی معاصر تبدیل شد. (ادیبی، ۱۳۵۴: ۴) بر این اساس، طبقه اجتماعی به بخشی از جامعه اطلاق می‌شود که به لحاظ داشتن ارزش‌های مشترک، منزلت اجتماعی معین، فعالیت‌های دسته جمعی، میزان ثروت و دیگر دارایی‌های شخصی و نیز آداب معاشرت با دیگر بخش‌های همان جامعه متفاوت باشد. (کوئن، ۱۳۷۲: ۲۳۹)

به بیانی دیگر، طبقه اجتماعی شامل مجموع اشخاص و گروه‌هایی است که به عنوان یک واحد اجتماعی در سلسله مراتب تنظیم جامعه، به حساب می‌آیند. هر طبقه در جامعه پایگاهی خاص دارد، یعنی دارای منزلتی خاص است و در درون قشرهای اجتماعی در سطحی مخصوص جای می‌گیرد. (بیرو، ۱۳۷۵: ۱۶۶)

در این میان، واژه طبقه متوسط^۲ اولین بار شخصی به نام توماس گیسبورن^۳ در سال ۱۷۸۵م به کار برد. در همان ایام بود که علم اقتصاد و سرمایه‌داری نیز در حال شکل-

^۱ - Adam Smith

^۲ - middle class

^۳ - Thomas Gisborne

گیری بود. گیسبورن، طبقه متوسط را در میانه زمین‌داران و اشراف از یک‌سو و کشاورزان و کارگران از سوی دیگر تعریف کرد که شامل مالکان و کارآفرینان می‌شد. (هزارجریبی و صفری، ۱۳۸۹: ۶۶)

از آن زمان، تعریف‌ها و رویکردهای بسیار متفاوتی درباره مفهوم طبقه متوسط ارائه شده است. برای نمونه، امیل لدرر^۱، جامعه‌شناس آلمانی که عموماً از او به عنوان اولین متفکر طرح طبقه متوسط جدید یاد می‌شود، مفهوم طبقه متوسط را مرتبط با مهمترین ویژگی آن که شیوه زندگی و حقوق اعضای طبقه است، بیان می‌کند. (مقصودی، ۱۳۸۰: ۳۲۰) همچنین پیر لاروک^۲، طبقه متوسط را شامل گروه‌های متعددی می‌داند که ویژگی مشترک آنها فقط این است که جزو هیچ یک از دو طبقه حاکم و طبقه کارگر نیستند. وی می‌گوید: «این طبقات از طبقه حاکم به این جهت متمایز می‌شوند که هیچ یک از پست‌های حساس سیاسی، اقتصادی و اداری را در دست ندارند. البته اعضای این طبقات مجریان ساده‌ای نیستند و اختیارات و مسئولیت‌هایی نیز دارند اما اقدام آنها کم و بیش آگاهانه و در چارچوب و جهتی است که توسط مقامات بالاتر معین می‌شود. (لاروک، ۱۳۴۶: ۸۹)

بر این اساس، نظریه‌پردازان طبقه متوسط را بخشی از نظام قشربندی نیروی کار یا نظام قشربندی اقتصادی - اجتماعی موجود در یک جامعه می‌دانند که نه جایگاه چندان والایی به لحاظ رفاهی و منزلت اجتماعی دارد و نه در سطوح پایینی و محروم جامعه جای گرفته است. این نوع رویکردهای کلی و عام در حقیقت مؤید نوعی حالت شناوری یا سیال بودن صورت-بندی و ترکیب طبقاتی اجزا و عناصر متشکله (یا همان اعضاء) این طبقه بوده و تأییدی است بر اینکه هنوز در خصوص تعریف دقیق و جامع این تعبیر، اتفاق نظر چندانی وجود ندارد. البته در برخی منابع نیز به این نکته اشاره می‌شود که در بستر فرهنگ مردمی و عام، این تعبیر در اروپا غالباً معادلی برای واژه «بورژوازی» به حساب آمده و به کار برده می‌شود. (هزارجریبی و صفری، ۱۳۸۹: ۶۵)

طبقه بورژوا از لحاظ تاریخی طبقه متوسط خوانده شده است، آنها در آخرین دوره فئودالیسم

^۱ - Emil Lederer

^۲ - Pier Larok

در اروپا طبقه یا گروه‌های مابین اشراف زمیندار و رعایا را شامل می‌شدند که گسترش وسیعی یافته بودند. این طبقه در ابتدا پیشه‌وران و کسانی که سرمایه اندوخته و به داد و ستد می‌پرداختند، را شامل می‌شد و سپس افرادی که در صنایع سرمایه‌گذاری کردند، بانکداران و صاحبان سرمایه‌های بانکی نیز در این طبقه قرار گرفتند. (ادیبی، ۱۳۵۸: ۱۳) بعد از اینکه بورژوازی، نظام فئودالیسم را برانداخت و تبدیل به قدرت سیاسی برتر شد، به طبقه حاکم استحاله یافت و از صورت طبقه متوسط خارج شد. «در نظام سرمایه‌داری بین طبقات سرمایه‌دار و کارگر، دو گروه نسبتاً وسیع اجتماعی قرار دارد: در گروه اول بازرگانان و سوداگران صنعتی کوچک، مغازه‌داران، صاحبان بنگاه‌های اقتصادی کوچک و تولیدکنندگان مستقل و در گروه دوم تحصیلکرده‌ها، مهندسان، پزشکان، حقوقدانان، استادان دانشگاه، دانشمندان، دبیران، آموزگارن، تکنسین‌ها، دانشجویان، کارمندان و حقوق‌بگیران قرار دارند. این گروه‌ها با عنوان‌های طبقات متوسط و طبقه خرده بورژوازی معرفی شده‌اند. در تحلیل‌های امروزی گروه اول طبقه متوسط سنتی و گروه دوم طبقه متوسط جدید خوانده شده‌اند. (ادیبی، ۱۳۵۴: ۱۴-۱۳)

در حالی که طبقه متوسط سنتی محصول دوران فئودالیسم می‌باشد، طبقه متوسط جدید، حاصل شروع فرآیند صنعتی شدن جوامع و ظهور نظام سرمایه‌داری است. این طبقه، عموماً همزمان با نوسازی اقتصادی و اجتماعی و در نتیجه ایجاد سطحی از رفاه ظهور و بروز می‌یابد. (بشیری، ۱۳۸۷: ۲۴) این طبقه مطالبات ویژه‌ای دارد و هر چند بیش و پیش از هر چیز با قرار گرفتن در یک جایگاه میانه اقتصادی شناخته می‌شود، اما با برخورداری از سایر ویژگی‌ها و به طور مشخص سطح آموزش، مطالباتی را مطرح می‌کند که نشان از نگاه مسالمت‌آمیز و مترقی آن دارد. این مطالبات عمدتاً ذیل عناوین کلی همچون کالای فرهنگی، حاکمیت قانون و مردم‌سالاری مطرح می‌شوند. (رحمت الهی و موسوی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۱)

در مجموع، طبقه متوسط هر چند ضرورتاً سازمان یافته‌تر از فقرا و حاشیه‌نشینان نیست، اما منابع مهمی دارد که عبارتند از:

- ۱- مهارت‌های سیاسی و فرهنگی، آموزش، موقعیت‌هایی در دستگاه و تشکیلات دولتی و یا در بخش‌های اصلی دنیای حرفه‌ای.
- ۲- توده منتقدی در جامعه به وجود می‌آورد.

۳- از متخصصین، مدیران و توجه رسانه‌ها برخوردار است.

۴- مهمتر اینکه، افراد طبقه متوسط، در جامعه احساس مالکیت از خود نشان می‌دهند. افراد متعلق به این طبقه در تثبیت هنجارها، ارزش‌ها و آداب و رسوم مشارکت می‌کنند تا جامعه دلخواه‌شان را بسازند. البته افراد طبقه متوسط مختلف هستند، عده‌ای مترقی و محافظه کارند و عده‌ای به لحاظ سیاسی فعال و عده‌ای نیز بی‌تفاوت هستند. (Boundreau, 1999: 1)

طبقه متوسط در دوران پهلوی دوم

از اقدامات اصلاحی رضاشاه، تاسیس مدارس در مقطع ابتدایی و متوسطه و همچنین مدارس عالی و اعزام دانشجو به خارج از کشور بود. این اقدامات در زمینه آموزش و تربیت نیروی انسانی نتایجی به دنبال آورد. از جمله اینکه، طبقه متوسط جدید با حمایت دولت ایجاد شد. (تاجانی، ۱۳۸۴: ۷۵) به عبارتی، ایجاد ارتش و قوای انتظامی مدرن و در کنار آنها، بنا نهادن بوروکراسی جدید پایه‌های سلطنت رضاشاه را تقویت نمود. در کنار آن با گسترش آموزش در داخل کشور و اعزام دانشجو به خارج از ایران، ضمن تأمین نیروی متخصص لازم جهت کار در نهادهای جدید کشوری و لشگری، طبقه متوسط جدید پا به عرصه وجود نهاد. (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۲۴)

بعضی از نویسندگان بر این باورند که گسترش نفوذ غرب از یک طرف و رشد سریع آموزش و سیستم بوروکراسی، از عوامل اساسی سامان یافتن طبقه متوسط جدید در ایران بوده است و در مقابل اعضای این طبقه، کارگزاران اصلی دولت‌سازی و عاملین جریان نوسازی در این دوره بوده‌اند. (هزارجریبی و صفری، ۱۳۸۹: ۶۵) با این حال، با برکناری رضاشاه از قدرت، نوعی فترت در روند تکوین دولت مطلقه حادث شد. منابع قدرت پراکنده شدند و گونه‌ای از رقابت آزاد سیاسی میان نخبگان شهری پدیدار گشت. نیروهای اجتماعی سرکوب شده مانند خان‌ها، رؤسای قبایل، روحانیان، اشراف قدیم و طبقه متوسط جدید با استفاده از وضع موجود آزاد شده و به فعالیت پرداختند. طبقه متوسط جدید که پس از دو دوره نوسازی اقتصادی - اجتماعی، قوام یافته بود، همزمان با گسترش ارتباطات با خارج از کشور و ورود بیش از پیش کالای فرهنگی به ایران که نمونه بارز آن را می‌توان در مظاهر زندگی مدرن شهرنشینی در خیابان لاله‌زار تهران آن روزگار دید (تأسیس سینماها، تئاترها، بوتیک‌ها، کاباره‌ها، هتل‌ها و

غیره)، افکار مشارکت‌جویی سیاسی نیز در میان اعضای این طبقه اجتماعی گسترش یافت. (رحمت الهی و موسوی زاده، ۱۳۹۱: ۱۱)

شکل حکومت محمدرضا شاه که به طور رسمی سلطنت مشروطه بود؛ بر اساس قانون اساسی از نهادهای دموکراتیک (پارلمان، کابینه، احزاب و غیره) تشکیل شده و تفکیک قوا نیز در آن پیش‌بینی شده بود. در سال‌های اولیه یعنی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و پایان دولت ملی دکتر مصدق، فضای سیاسی ایران متکثرتر و قدرت شاه محدودتر بود و نیز احزاب متنوعی فعالیت می‌کردند. اما در دهه دوم حکومت محمدرضا شاه، مؤلفه‌های شکننده و نه چندان قدرتمند توسعه سیاسی کم‌کم رنگ باخته و ساختار سیاسی به سمت یک جانبه‌گرایی و تک‌حزبی شدن (حزب رستاخیر) حرکت کرد. چنانچه این ساختار، ویژگی‌های بارزی داشت؛ ساخت دولت مطلقه، انحصار اقتصادی در دست دولت و به دنبال آن فساد دولتی، نظامی‌گری و سرکوب اجتماعی، تحدید شدید آزادی‌ها و فضای بسته جامعه و غیره (به‌طور خلاصه، بی-توجهی به اصلاحات و توسعه سیاسی) از مهم‌ترین عواملی بود که نارضایتی مردم و سایر تخبگان را دامن می‌زد. (عباسی سرمدی و راهبر، ۱۳۸۸: ۲۶۴)

ساختار اجتماعی - سیاسی ایران عصر محمدرضا شاه

شاه
مشاوران
دربار، کابینه
تجار، ارتش، تکنوکراتها
طبقه متوسط
توده روستایی و سازمان نیافته

در این دوره، اقتدار سیاسی در شخص پادشاه متمرکز بود. او به کمک حدود سیصد نفر از تخبگان سیاسی نظام را اداره می‌کرد. این تخبگان حایلی بین شاه و سایر طبقات اجتماعی بودند و همچون تسمه نقاله دستورات و خواست او را به مرحله اجرا در می‌آوردند. شاه برای حفظ نظام، اساساً بر عدم مشارکت سیاسی گذاشت و در جهت بروکراتیزه کردن نظام گام برداشت. اما از آن سو، در عین آنکه سازمان‌های لشگری و کشوری به طور مداوم فعالیت توده-ای مردم را کنترل می‌کردند، خود شاه به طور فرآیندهای اقتدارش را بر دیوانسالاری‌های

دولتی و نظامی می‌افزود. یکی از آثار چنین شیوه‌ای اعمال اقتدار سیاسی، کاهش توان و قابلیت نظام اداری ایران به عنوان ابزار رسیدن به هدف‌های توسعه بود. (Zonis, 2001: 188)

ضمن اینکه، در طی دوران پهلوی دوم، به ویژه در نیمه دوم آن، بازار که جایگاه اصلی طبقه متوسط کهن بود، به انحطاط گرایید و تجار و کسبه و پیشه‌وران قدیم و مجموعه کسانی که بازار را تشکیل می‌دادند، با همه نقش و تأثیری که در حیات اقتصادی مملکت داشتند، نفوذ دیرینه خود را در اجتماع و سیاست تا حدی از کف دادند. (بهشتی سرشت و صابری، ۱۳۸۸، ۷۹)

این در حالی بود که طبقه متوسط جدید شامل کارمندان دولت، دانشجویان، هنرمندان و نویسندگان و سایر روشنفکران، (عیوضی، ۱۳۸۲: ۱۴۹) یا همان روشنفکران که در خدمت رژیم پهلوی بودند (آل احمد، ۱۳۴۰: ۳۴) و رسالت تفسیر جهان برای اجتماعی که در آن زندگی می‌کردند، (میلانی، ۱۳۸۵: ۱۲۸) را برعهده داشتند، در زمان سلطنت پهلوی دارای موقعیت خوبی بود. در دوران رضاشاه این طبقه پیوند خود را با فرهنگ سنتی حفظ کرده بود، اما پس از این دوران به تدریج در مسیر غرب‌گرایی گام نهادند و تا حد زیادی از فرهنگ عامه به ویژه از ارزش‌های اسلامی جدا شدند. تعدادی از اعضای این طبقه منافع مادی و تمایلات خود را با برنامه‌نوسازی رژیم سازگار می‌دیدند و این وجه مشترک رژیم با این طبقه بود. گروه دولتی طبقه متوسط را پایگاه اهرم سیاسی خود می‌شناخت و برای حفظ روابط فرهنگی با آنها می‌کوشید. (عیوضی، ۱۳۸۲: ۱۲۸)

از این‌رو، رشد طبقه متوسط جدید در دوران پهلوی ناشی از گسترش دیوان‌سالاری، تقاضای روز افزون برای تکنسین و مدیر در سطوح گوناگون بخش‌های عمومی و خصوصی و گسترش سریع آموزش به سبک غرب بود. (محیط طباطبایی، ۱۳۶۶: ۵۷)

این چنین بود که در دوران پهلوی طبقه متوسط همواره در فرآیند نوسازی نقش مهمی ایفا کردند. این طبقه خواهان مشارکت در اصلاحات سیاسی - اقتصادی بود. همچنین این طبقه در رهبری جنبش‌های سیاسی - اجتماعی و هدایت نیروهای ضد حکومت نقش داشتند. طبقه متوسط جدید به ویژه روشنفکران با شروع اندیشه مدرنیسم در ایران فرصت‌های مناسبی برای مشارکت به دست آوردند. در این عصر، دو گرایش اصلی را در جهت‌گیری ایدئولوژیک اعضای این طبقه می‌توان آشکار ساخت:

الف- افزایش مستمر نقش این طبقه در به راه انداختن تظاهرات و رهبری جنبش سیاسی-اجتماعی؛

ب- حرکت دائمی از ایدئولوژی ملی‌گرایی متعادل یا افراطی به ایدئولوژی‌های چپ و افراطی حرفه‌مندان آزاد از قبیل وکلای دادگستری، قضات، پزشکان، مهندسان و استادان دانشگاه در رهبری نهضت‌های سیاسی و اجتماعی و نیز هدایت نیروهای جنبش‌های سیاسی-اجتماعی نقش فزاینده‌ای به عهده داشتند. طیف وسیعی از اعضای طبقه متوسط جدید اگر چه از بعضی امکانات موجود استفاده می‌کردند، اما از عدم وجود نهادهای دموکراتیک، وجود سرکوب، سانسور نابرابری فزاینده، رشوه و فشارهای وارده بر ملت و روابط نزدیک ایران به غرب و اسراییل ناراضی بودند. در نتیجه، بخش اعظم این طبقه در برابر سیاست‌های شبه-مدرنیستی رژیم شاه مقاومت می‌کردند و در مقاطع گوناگون و به اشکال مختلف ناراضیتی خود را از نظام سیاسی موجود ابراز داشتند. علاوه بر اعتصاب دانشجویی و اعتراض‌هایی که به صورت علنی صورت می‌گرفت، انواع گروه‌های سیاسی مخفی و غیرمخفی متشکل از اعضای این طبقه به وجود آمد. (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۷۲: ۱۰۹)

بنابراین، پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲، دولت پهلوی درصدد برآمد تا از رشد طبقه متوسط جدید جلوگیری و کنترل سیاسی شدید به عمل آورد؛ زیرا از حمایت خود به خودی این طبقه برخوردار نبود. در این جهت فعالیت سیاسی اکثر روشنفکران ممنوع شد و دولت از ترس شکل‌گیری نیروهای مخالف جلوی اشاعه آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و ارتقای سطح فرهنگی مشارکتی مردم را گرفت. (آشوری، ۱۳۵۰: ۴۰) این اقدام شاه، شکاف بین حکومت و طبقه متوسط جدید را تشدید کرد و شمار زیادی از نویسندگان و شاعران، استادان، وکلا، پزشکان و غیره، به مخالفت با رژیم پرداختند. یکی دیگر از عوامل جدایی بین دولت و طبقه متوسط جدید این بود که در روند نوسازی ایران تناسبی بین رشد سیاسی و اقتصادی جامعه وجود نداشت. تمام قدرت‌ها در شخص شاه متمرکز بود و ابزار حکومت او گروه کوچکی از درباریان بودند و ابقای آنها در سمت‌های سیاسی و دولتی به وفاداری مطلق نسبت به شاه و پیروی از افکار و خواسته‌های او بستگی داشت و در کل، نوسازی فاقد پایه‌های اصلی مدرنیته، یعنی فرد تفکر انتقادی، آزادی و مشارکت مردمی بود. (ادیبی، ۱۳۵۸: ۳۰-۳۴)

هر چند رواج مفاهیم متعلق به گفتمان دموکراسی خواهی از قبیل ملی‌گرایی باستانی^۱ یا آزادی در طیفی از روشنفکران که غالباً تحصیلکرده غرب بودند، رواج داشت و از طرفی گفتمان مارکسیستی به سرعت در حال توسعه بدنه اجتماعی خود در قشر دانشجو بود، لیکن غلبه اصلی در این برهه با عناصری جدید از نشانگان گفتمانی روحانیت انقلابی است. متدینان اصیل که عمدتاً در بازاری‌ها و فعالان اقتصادی متعلق به پیش از نوسازی رضاخانی تعریف می‌شوند در ادغام با روحانیتی که خود را پیش‌قراول گفتمان انقلابی امام خمینی^(ره) معرفی کرده بودند، طبقه‌ای را تشکیل داده بودند که در تعریف برخی نویسندگان طبقه متوسط سنتی نام گرفته‌اند. (مهاجرنیا، ۱۳۸۳: ۲۵)

در مجموع، طبقه متوسط سنتی که ریشه در تاریخ پیشین ایران داشته و شامل روحانیون، بازاریان، زمین‌داران و بزرگ مالکان می‌باشد در دوره پهلوی دوم به انحطاط کشیده شد و طبقه متوسط جدید شامل: «حرفه‌مندان، کارمندان دولت، کارکنان اداری، دانشجویان دانشگاهی، هنرمندان، نویسندگان و سایر روشنفکران» (Abrahamian, 1984. 97) در دوران پس از کودتا مورد غضب حکومت قرار گرفت.

طبقه متوسط و توسعه سیاسی در دوران پهلوی دوم

تجربه اندک ایران در فعالیت‌های حزبی بعد از انقلاب مشروطیت، ضعف نسبی گروه‌های برگزیده سیاسی و وجود عوامل نیرومندی که سیر تاریخ سیاسی ایران را به سوی ساخت قدرت مطلقه سوق می‌داد، راه توسعه ایران را تغییر دادند. تحکیم ساخت قدرت مطلقه، مانع تکوین احزاب به عنوان مجاری مشارکت و رقابت سیاسی گردید. ساخت قدرت مطلقه نه تنها مبتنی بر روابط قدرت شخصی است بلکه موجب نهادزدایی از سیاست و گسترش روابط شخصی و غیررسمی شدن فرآیندهای سیاسی نیز می‌گردد. سیاست حکومت بیشتر معطوف به جذب و حل نیروهای سیاسی بود و نه پذیرش و پرورش آنها. تمامی این موارد باعث شده که موانع زیادی در مقابل توسعه سیاسی قرار بگیرد. انباشت قدرت سیاسی در ایران و تمرکز منابع اجبار در دست حکومت، زمینه مناسبی برای اعاده سیاست غیررسمی مبتنی بر «دوره‌ها» و گروه-

^۱- آرکائیسیم

های پنهان و غیرپنهان به وجود آورد. به گفته شاه: «اصلاحات ارضی، آزادی زنان و سهمیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها تنها مقدمه بودند، هدف ما برقراری حکومت مردم به وسیله مردم و دستیابی به دموکراسی قانونی بود». (نقل از: نظری و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۳۹)

این چنین بود که در عصر پهلوی دوم، شرایط اجتماعی - سیاسی دولت در تحولات ساختاری آن تأثیر بسزایی داشت. شرایط ساختاری نئوپاتریمونیالیستی (پدر شاهی نوین) رژیم محمدرضا شاه باعث شد تا از سازمان‌دهی و مشارکت گروه‌ها و طبقات اجتماعی در فعالیت‌های سیاسی جلوگیری به عمل آید و طبقات اجتماعی به گونه‌ای خودجوش و تحت تأثیر شرایط اجتماعی تکامل یابند. مشارکت اعضایی که می‌بایست از طریق نهادهای مدنی انجام پذیرد، عملاً ناممکن بود و همه گروه‌های اجتماعی، تحت کنترل و اعمال نظارت حکومت قرار داشتند. در دوران محمدرضاشاه، دو عامل عمده، روند شکل‌گیری طبقات اجتماعی را تحت تأثیر خود داشت: اول، تلاش رژیم برای حفظ نظام سیاسی که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی تنافی داشت و دوم، شرایط خاص بین‌المللی و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه نوسازی که موجب برانگیختگی احساس مشارکت جمعی طبقه متوسط جدید گردید. شرایط دوگانه سیاسی - اجتماعی در فرآیند طبقه‌سازی، رژیم را با معضلات خاصی مواجه ساخت و عملاً حکومت را وادار نمود تا در برخورد با طبقات اجتماعی، سیاست دوگانه‌ای اتخاذ کند و بر مبنای حفظ نظام سلطنتی به مهار و کنترل طبقات اجتماعی اقدام نماید. به همین دلیل در دوره محمدرضاشاه، سیاست‌های دولت از طبقه متوسط سنتی و از طبقه متوسط جدید، هیچگاه به یک پایگاه اجتماعی مطمئنی برای رژیم تبدیل نشد. بحران طبقات اجتماعی در فرآیند طبقه‌سازی از مشخصات جامعه سیاسی دوران محمدرضاشاه به حساب می‌آید؛ به طوری که حتی طبقات وابسته به دولت نیز از حداقل قدرت سیاسی برخوردار بودند و رژیم شاه به طور جد نتوانسته بود در بین این گروه‌ها پایگاه مطمئنی برای خود دست و پا کند. شاه، اعضای طبقات وابسته درباری را در مقابل یک دیگر قرار داده بود. مدیران رده بالا، طراحان و متخصصین مورد توجه شاه، ضعیف و فاقد قدرت بودند. طبقات متوسط جدید علیرغم وابستگی مالی آنها به دولت، از نظر سیاسی رانده شده بودند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد که آخرین امیدهای طبقه متوسط جهت تقلیل استبداد از بین

رفت و دولت با چهره سرکوب‌گرانه‌تری مجدداً به قدرت بازگشت، شمار زیادی از نویسندگان، شاعران، استادان، و کلا، پزشکان، مهندسان و دانشجویان به مخالفت با رژیم پرداختند. از این دوره سرشت روابط دولت با طبقات اجتماعی دگرگون شد. طبقه متوسط به علت دسترسی به آموزش‌های غربی، چه در ایران و چه در خارج از کشور، قویاً جذب مفاهیم سیاسی غرب از قبیل: دموکراسی، آزادی و ناسیونالیسم، و هواخواه اصلاحات ریشه‌ای سیاسی، اقتصادی و بعضاً طرفدار جنگ مسلحانه و اقدامات براندازانه شد و طبقه متوسط سنتی (روحانیون و بازاریان و تجار قدیمی) نیز پس از سال‌ها سکوت و انزوا به رهبری امام خمینی به تدریج، پروسه اصلاحات تا انقلاب را سپری کرد و به یاری طبقه متوسط جدید، رژیم پهلوی را سرنگون نمود. بدین‌سان انقلاب ۱۹۷۹ به دست توده انبوه حقوق‌بگیران، تکنوکرات‌ها و روشن‌فکران صورت گرفت. تصادفی نیست که قلب انقلاب اسلامی، مسجد شاه در جوار بازار تهران نبود؛ بلکه دانشگاه تهران بود که در خیابانی واقع شده بود که نام رضاشاه بسیار ضدمذهبی و متجدد را داشت. (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۴۴۲)

این در حالی بود که، با شروع اندیشه مدرنیسم در ایران، طبقه متوسط جدید به ویژه روشن‌فکران، فرصت‌های مناسبی برای مشارکت به دست آوردند. پس از سقوط رضاشاه، اتحادیه کارگران ایران شکل گرفت، احزاب سیاسی جدید به وجود آمد و مجلس که در گذشته حامی حکومت محسوب می‌شد، به طور مؤثری صاحب نفوذ گشت و روشن‌فکران و تحصیل کرده‌ها به شکل مناسبی در عرصه اجتماعی حاضر شدند. تعداد روزنامه‌های منتشره نیز که در گذشته تنها ۹۸ عدد بود به ۵۲۷ عدد افزایش یافت.

با این حال، بعد از کودتای ۱۳۳۲ دولت پهلوی از حمایت طبقه متوسط جدید منصرف شد؛ اکثر اعضای این طبقه از فعالیت سیاسی منع شدند و رژیم برای نویسندگان، شاعران و استادان موانعی ایجاد کرد. پس از کودتا رژیم تمام احزاب و گروه‌های ملی‌گرا و چپ‌گرا، چپ و تشکیلات وابسته به آنها را محدود کرد یا از بین برد. از قدرت اجتماعات بازرگانی و تشکیلات دانش آموزشی احزاب سیاسی مجاز کاسته شد و مجلس تنها همچون یک نشان حکومتی عمل می‌کرد و هیچ مخالفت قانونی در برابر شاه انجام نمی‌داد. این اقدام شاه بر شکاف بین

حکومت و طبقه متوسط جدید افزود و قشر وسیعی از طبقه متوسط جدید را در برابر سیاست نوسازی آمرانه شاه قرار داد.

نخبگان برجسته طبقه متوسط جدید در دوران پهلوی دوم را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد؛ گروه اول نخبگانی بودند که در درون سازمان سیاسی نقش داشته و با دولت همکاری می‌کردند اما با نخبگان دیگر نظام سر مخالفت داشتند و گاهی این مقابله به تعارض با شخص شاه منجر می‌شد. گروه دوم در نظام سیاسی هیچ نقشی نداشته و معمولاً نه تنها با اساس سلطنت شاه مخالفت می‌کردند بلکه با نخبگان سیاسی نیز تعارض داشتند و دلیل مخالفت این گروه روند غیردمکراتیک نوسازی در ایران بود. یک تقسیم‌بندی دیگر، طبقه متوسط جدید را به دو بخش متفاوت با ماهیت‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی اجتماعی تقسیم می‌نماید. بخش اعظم آن را کارکنان دولت و یا حقوق‌بگیران تشکیل می‌دادند که همراه با کارکنان بخش خصوصی، محور اساسی طبقه متوسط جدید به شمار می‌رفتند. آنها خواستار دگرگونی‌های بنیادی سیاسی - اجتماعی بودند. بخش دیگر شامل اقلیتی از افراد می‌شد که منابع مختلفی از درآمد را در اختیار داشتند و موقعیت‌های مهمی در سازمان‌ها و دستگاه‌های اداری کشور اشغال می‌کردند و با شبکه نخبگان سیاسی مناسبات چندجانبه برقرار می‌کردند. این بخش می‌توانست به صورت وسیله اعمال زور و فرمان‌های سلطنتی درآید. آنها با هرگونه بنیادی در جامعه مخالف بودند. (ادیبی، ۱۳۵۸: ۱۱۶) در مجموع، در دوره محمدرضاشاه از سال ۱۳۴۲-۱۳۲۰، علی‌رغم همه فشارها و تضییقات رسمی علیه دو رکن طبقه متوسط سنتی یعنی روحانیت و بازار، حضور آنها در مبارزه علیه حکومت و مدرنیزاسیون و سکولاریزه کردن شاه به طور فعال وجود داشت و روحانیت در جایگاه رهبری مبارزات سیاسی و بازار به عنوان پایگاه مردمی و اقتصادی نقش‌آفرین بود. (مهاجرنیا، ۱۳۸۳: ۲۵)

در نیمه دوم از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، بازار که جایگاه اصلی طبقه متوسط سنتی بود به انحطاط گرایید و در مقابل، خدمت در دستگاه‌های صنعتی و اقتصادی توسعه پیدا کرد و تجار و کسبه و پیشه‌وران قدیم و مجموعه کسانی که بازار را تشکیل می‌دادند با همه نقش و تأکیدی که در حیات اقتصادی مملکت داشتند، نفوذ دیرینه خود را در اجتماع و سیاست تاحدی از دست دادند. میانگین نسبت حضور تجار و اصناف در پنج دوره اول (۱۲۸۵ تا ۱۳۰۲) در مجلس

شورای ملی ۱۱ درصد کل نمایندگان مجلس و در پنج دوره بعدی (۱۳۲۰ تا ۱۳۰۴) ۱۱.۴ درصد بود که این نسبت در دوره بیست و یکم (۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶) به ۷.۷ درصد و در دوره بیست و چهارم (۱۳۵۴ تا ۵۷) به ۶.۸ درصد تقلیل یافت. (بهنام و راسخ، ۱۳۴۹: ۴۹)

علاوه بر اینها، رژیم با انجام نوسازی اقتصادی و اجتماعی و قصور در انجام نوسازی سیاسی، به طور کلی روابط خود را با ساختار اجتماعی تیره کرد و خطیرتر از همه پل‌های معدودی را که در گذشته تأسیسات سیاسی را با نیروهای اجتماعی سنتی به ویژه با بازارها و رؤسای مذهبی متصل می‌کرد، قطع نمود و سرانجام با تشکیل حزب رستاخیز توهین آشکاری به بازار نمود. حزب رستاخیز در حمله به بازار و تحت فشار قرار دادن بازارهایی که قبلاً در حلقه محاصره دولت قرار گرفته بودند، به دولت ملحق شد و بدین ترتیب بازاریان و طبقه متوسط سنتی در وحشت فرآیندهای از مبارزه ضدبازاری دولت به سر می‌بردند و اما روحانیت، در تاریخ سیاسی و مذهبی ایران روحانیون با برخورداری از چند ویژگی توانستند در حرکت‌های ضدحکومتی و ضدخارجی نقش تعیین کننده‌ای داشته باشند. روحانیون در مقایسه با سایر اقشار و نیروهای اجتماعی و تشکل‌های سیاسی سازمان یافته‌ترین و منسجم‌ترین نیروهای اجتماعی ایران را تشکیل می‌دهند. منبع قدرت روحانیون نفوذ آنان در مسائل اجتماعی و فردی است، زیرا از آنجا که مسلمانان در بیشتر اعمال فردی و اجتماعی خود را مقید به رعایت اصول شرعی می‌دانند. برای داشتن ملاک و عیار در مشروع بودن کارهایشان به مراجع رجوع می‌کنند و این امر، نفوذ مراجع را در حیطه وسیعی از مسائل اجتماعی و فردی مردم گسترش می‌دهد و موجب تسلط نفوذ دینی آنان می‌شود، قدرت بیان و دارا بودن منشأ مردمی روحانیون را نباید در ایفای نقش آنان در پویای تحولات سیاسی و اجتماعی ایران نادیده گرفت. حوزه علمیه قم در ۱۲ سال اول سلطنت محمدرضا شاه از لحاظ رشد افکار و اندیشه‌های سیاسی بر حوزه‌های علمی دیگر برتری پیدا کرده و به ویژه در سال‌های نهضت ملی کردن صنعت نفت که موج آزادی‌خواهی سراسر ایران را فرا گرفته بود، روحانیون همراه با سایر اقشار و طبقات جامعه تلاش گسترده‌ای برای تحقق اهداف ملی انجام دادند. تعداد بسیاری از روحانیون به طور علنی به نفع دکتور مصدق وارد عمل شدند. با دستگیری و تبعید امام به ترکیه تا سال ۱۳۵۶ روحانیون عکس‌العمل مهمی در مقابله با نظام سیاسی حاکم انجام دادند.

در عین حال روحانیون مبارز حوزه‌های علیمه که رهبری امام را پذیرفتند به سیاست روی آوردند و سعی کردند با اقشار مختلف تحصیل کرده‌ها، روشنفکران و توده‌ای مردم رابطه برقرار کنند. (www. pajooh.com)

نتیجه‌گیری

اهداف پر اهمیت توسعه برای همه مردم دنیا، به طور عمده در اندیشه پیشرفت ریشه دارد. به بیانی ساده، مفهوم «توسعه به معنای بهبود کیفیت زندگی» می‌باشد. اگر توسعه را به معنای هدفی پیچیده بدانیم که جوامع ملی در پی رسیدن به آن هستند، محتوای خاص ارزش‌های مرتبط با آن در کشورهای مختلف متفاوت خواهد بود. (لفت ویچ، ۱۳۷۸: ۳۴-۳۳)

در این میان توسعه سیاسی به عنوان یکی از محوری‌ترین مسائل توسعه‌ای هر کشور، عبارت است از مشارکت سیاسی آگاهانه، اختیاری، ارادی و فعال اکثریت اعضای جامعه و شهروندان و نهادمندی تشکلهای سیاسی که با مولفه‌هایی چون نیروهای اجتماعی، جریان‌های سیاسی، نهادهای سیاسی و مشارکت سیاسی، ساختار و فرآیند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی را از طریق امکان مشارکت فراگیر و آگاهانه عقلانی و ضابطه‌مند فراهم می‌کند و با کاهش بروز خطا در تصمیم‌گیری، موجب افزایش کارایی نظام سیاسی می‌شود. هدایت و مدیریت بر شاخصه‌های توسعه سیاسی در فرآیند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی می‌تواند موجب افزایش کارایی نظام سیاسی گردد.

از آنجا که توسعه سیاسی با جایگاه و نقش طبقه متوسط در جامعه رابطه دارد. در یکصد سال اخیر طبقه متوسط نقش بسزایی در تحولات سیاسی - اجتماعی کشور ایران داشته است و کانون مخالفت‌ها، مبارزات و تحركات سیاسی عمده‌ای علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی بوده است. در واقع، تضاد دولت و ملت که محصول ورود تجدد به ایران است، دغدغه همیشگی طبقه متوسط جدید به ویژه قشر روشنفکر آن بوده است. این دغدغه و دلمشغولی زمینه‌ساز و بسترآفرین جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در یک سده اخیر است که حیات سیاسی ما را دستخوش تغییرات جدی نموده است.

علاوه بر آن، یکی از مهمترین نیروهای اجتماعی که دست‌کم از اواسط سده سیزده شمسی در سیاست و حکومت و به‌ویژه تحولات سیاسی و اجتماعی ایران نقش داشته است، طبقه

متوسط سنتی می‌باشد. طی این دوره طبقه متوسط سنتی تقریباً در همه منازعات و تحولات اجتماعی و سیاسی یا نقش اول را ایفا کرده است و یا نقش قابل ملاحظه‌ای داشته است. طبقه متوسط در جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت، نهضت ملی کردن صنعت نفت، قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و سرانجام انقلاب ۵۷، با پیروی از روحانیت، در صف اول قرار داشت.

در دوره محمدرضاشاه از سال ۱۳۴۲-۱۳۲۰، علی‌رغم همه فشارها و تضيیقات رسمی علیه دو رکن طبقه متوسط سنتی یعنی روحانیت و بازار، حضور آنها در مبارزه علیه حکومت و مدرنیزاسیون و سکولاریزه کردن شاه به طور فعال وجود داشت و روحانیت در جایگاه رهبری مبارزات سیاسی و بازار به عنوان پایگاه مردمی و اقتصادی نقش‌آفرین بود. در نیمه دوم از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، بازار که جایگاه اصلی طبقه متوسط سنتی بود به انحطاط گرایید و در مقابل، خدمت در دستگاه‌های صنعتی و اقتصادی توسعه پیدا کرد و تجار و کسبه و پیشه‌وران قدیم و مجموعه کسانی که بازار را تشکیل می‌دادند با همه نقش و تأکیدی که در حیات اقتصادی مملکت داشتند، نفوذ دیرینه خود را در اجتماع و سیاست تاحدی از دست دادند.

این در حالی بود که، طبقات متوسط جدید نیز علی‌رغم وابستگی مالی به دولت، از نظر سیاسی رانده شده بودند. به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد که آخرین امیدهای طبقه متوسط جهت تقلیل استبداد از بین رفت و دولت با چهره سرکوب‌گرانه‌تری مجدداً به قدرت بازگشت، شمار زیادی از نویسندگان، شاعران، استادان، وکلا، پزشکان، مهندسان و دانشجویان به مخالفت با رژیم پرداختند. از این دوره طبقه متوسط به علت دسترسی به آموزش‌های غربی، چه در ایران و چه در خارج از کشور، قویاً جذب مفاهیم سیاسی غرب از قبیل: دموکراسی، آزادی و ناسیونالیسم، و هواخواه اصلاحات ریشه‌ای سیاسی، اقتصادی و بعضاً طرف‌دار جنگ مسلحانه و اقدامات براندازانه شد و طبقه متوسط سنتی (روحانیون و بازاریان و تجار قدیمی) نیز پس از سالها سکوت و انزوا به رهبری امام خمینی به تدریج، پروسه اصلاحات تا انقلاب را سپری کرد و به یاری طبقه متوسط جدید، رژیم پهلوی را سرنگون نمود.

منابع فارسی

کتاب

- آشوری، داریوش (۱۳۵۰)، *ایران‌شناسی چیست*، تهران: آگاه
- آقابخشی، علی (۱۳۷۴)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران
- آل احمد، جلال (۱۳۴۰)، *غرب‌زدگی*، تهران: قلم
- احمد اشرف، علی بنوعزیزی، (۱۳۸۷)، *طبقات اجتماعی دولت و اقتصاد در ایران*، ترجمه؛ سهیلا ترابی، تهران: نیلوفر
- ادیبی، حسین (۱۳۵۴)، *جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی*، تهران: دانشکده علوم اجتماعی و تعاون
- (۱۳۵۸)، *طبقه متوسط جدید در ایران*، تهران: جامعه
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران: نی
- (۱۳۸۷)، *دیی‌چهای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی*، تهران: نگاه معاصر، چاپ
- بیرو، آلن (۱۳۷۵)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه؛ باقر ساروخانی، تهران: کیهان، چاپ ۳
- ژان پیر دیگار، دیگران (۱۳۷۷)، *ایران قرن بیستم: بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یکصدسال اخیر*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز
- جمشید بهنام، شاپور راسخ (۱۳۴۹)، *طرح مقدماتی جامعه سیاسی ایران*، تهران: اندیشه
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۸)، *پانزده مدل نوسازی، توسعه، دگرگونی سیاسی*، تهران: قومس
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۱)، *توسعه سیاسی و تحول اداری*، تهران: قومس
- کوئن، بروس (۱۳۷۲)، *میانی جامعه‌شناسی*، ترجمه؛ غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: سمت
- لاروک، پیر (۱۳۴۶)، *طبقات اجتماعی*، ترجمه؛ ایرج علی آبادی، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی
- لفت ویچ، آدریان (۱۳۷۸)، *دموکراسی و توسعه*، ترجمه؛ احمد علی قلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو
- محیط طباطبایی، احمد (۱۳۶۶)، *تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*، تهران: بعثت
- معین، محمد (۱۳۶۴)، *فرهنگ فارسی*، جلد ۱، تهران: امیرکبیر
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰)، *تحولات سیاسی-اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)*، تهران: روزنه
- مهدی‌خانی، علی‌رضا (۱۳۸۰)، *مروری اجمالی بر توسعه سیاسی و اقتصادی*، تهران: آرون

- میلانی، محسن (۱۳۸۵)، شکل‌گیری انقلاب اسلامی؛ از سلطنت پهلوی تا انقلاب اسلامی، ترجمه؛ مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه؛ محسن ثلاثی، تهران: علم

مقالات

- احمد اشرف، علی بنوعزیزی (۱۳۷۲)، طبقات اجتماعی در دوره پهلوی، ترجمه؛ عماد افروغ، فصلنامه راهبرد، شماره ۲
- بهمن تاجانی، شهرام (۱۳۸۴)، رشد و تأثیر طبقه متوسط جدید در فرایند نوسازی دولت رضا شاه، فصلنامه پیک نور، شماره ۹
- جعفر هزار جریبی، رضا صفری، (۱۳۸۹)، بررسی نظری در شناخت طبقه متوسط (با تأکید بر طبقه متوسط جدید ایران)، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۵۰
- حسین رحمت الهی، شهاب الدین موسوی‌زاده (۱۳۹۱)، نقش طبقه متوسط جدید در مطالبات مردم‌سالارانه دوره پهلوی، فصلنامه جامعه‌شناسی ایران، دوره ۱۲، شماره ۴
- سیدغنی نظری، دیگران (۱۳۹۲)، بررسی تأثیر مشارکت سیاسی بر توسعه سیاسی؛ مورد مطالعه: جوانان شهر خلخال، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، شماره ۶، شماره ۱
- عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۲)، تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- مهدی عباسی سرمدی، مهرانوش راهبر (۱۳۸۸)، توسعه سیاسی در ایران پس از خرداد ۱۳۷۶، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۲
- محسن بهشتی سرشت، اسماء صابری (۱۳۸۸)، رویکردی تاریخی به نقش و جایگاه طبقه متوسط سنتی در وقوع انقلاب اسلامی ایران، پژوهشنامه متین، شماره ۴۲
- معینی‌پور، مسعود (۱۳۸۸)، بررسی تطبیقی الگوی توسعه سیاسی هانتینگتون با الگوی رشد سیاسی در جامعه مهدوی، فصلنامه مشرق موعود، شماره ۱۲
- مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۳)، طبقه متوسط در ایران، ماهنامه زمانه، شماره ۲۴
- نادمی، داوود (۱۳۹۱)، بررسی جامعه‌شناختی سرمایه اجتماعی، فصلنامه برگ فرهنگ، شماره ۲۳

پایان نامه

- بیگ‌جانی، غفار(۱۳۷۹)، رابطه فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

منابع لاتین

Book

- Abrahamian, Ervad (1984), **Radical Aslam: The Iranian Mojahedin**.I.B
Tauvis
- Boundreau, Anne (1999),**Middle Classes**, Blackwell Publishers
- Zonis, Marvin (2001), **The Political Elite Of Iran**, Princeton University
Press

Site

- <http://www.pajooh.com/fa/index.php?Page=definition&UID=38763>